شرایط نوین و جنبش دانشجویی

برگرفته از نشریه اندیشه جامعه

«جنبش دانشجویی» از «نمادهای» گناه از سنت به مدرنیسم است و به همین دلیل، یکی از کارگزاران مناسبات مدرن قلمداد شده و می‌توان کشمکش‌های آن را با حاکمیت‌ها به عنوان مبارزه برای بهم‌زدن تناسب قوای موجود و از بین‌بردن روابط و نمادهای سنتی قدرت ارزیابی کرد. این جنبش از ابتدای پیدایی خود، هموار، به عنوان نیرویی ترکیبش و پیشرو در مقابله با روابط پیش‌مدرن شناخته‌شده، و به زبان گویای جامعه، برای بیان خواسته‌های دموکراتیک بدل شده است.

برای دریافت ساختار درونی پدیده‌ای مانند «جنبش دانشجویی» باید به کمک روش «انتزاع» ویژگی‌های عام و مشترک پدیده را در روند حرکت آن و در یک دوره زمانی استخراج کرد. از زمانی که حسین‌قلی آقا با یکی از پنج دانشجوی اعزامی به پاریس در زمان محمد شاه، در ماه مه ۱۸۴۸ در دفاع از مجمع ملی و علیه برخی از «آشوبگران» وارد عمل شده، برخی از آنان را دستگیر و به زندان «که‌دورسه» پاریس انتقال داد تا زمانی که دانشجویان آزادی‌خواهی که علیه تمامیت‌خواهی شعار سر می‌دادند به زندان‌ها افتادند (حوادث ۱۸ تیر و رخدادهای پس از آن) دانشجویان ایرانی و جنبش دانشجویی همواره بر علیه خودرایی‌ها و تمامیت‌خواهی‌ها، مظاهر آن و نهادهایی که استبداد را بازتولید می‌کنند، جنگیده‌اند. حرکت اعتراضی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تحصن بهمن ۳۹، وقایع بهمن‌ماه ۱۳۴۰، اعتراض دانشجویان در اسفند ۱۳۴۸ علیه افزایش کرایه اتوبوس‌های شرکت واحد تظاهرات سراسری در بهار ۱۳۴۰، اعتراض دانشجویان در اسفند ۱۳۴۸ علیه افزایش کرایه اتوبوس‌های شرکت واحد، تظاهرات سراسری در بهار ۱۳۵۴ به علت به قتل رساندن پیژن جزنی و هشت تن دیگر از مبارزان سیاسی، تظاهرات خیابانی گسترده، از نیمه دوم سال ۱۳۵۶، «جنبش دانشجویی» بر علیه بسته شدن دانشگاه‌ها مقاومت کردند. با این حال، دانشگاه‌ها تا سال ۱۳۶۲ بسته شدند. در چند سال اخیر نیز دانشجویان در ابعاد بسیار گسترده‌ای در میتینگ‌ها و تظاهرات شرکت کرده، و بر علیه خودرایی‌ها و تمامیت‌خواهی‌ها به مبارز برخاسته‌اند.

به نظر می‌رسد این ویژگی استبدادستیزی و آزادی‌خواهی از طرفی معلول جایگاه آن‌ها در ساختار طبقاتی جامعه است و از طرف دیگر مناصحل کشمکش‌ها و ستیزهای اجتماعی دوران گذار.

– درست پس از کشاکش‌های نهایی دو جناح در اردیبهشت ۱۳۷۹ که با بستن مطبوعات همراه شد، «جنبش دانشجویی» نیز به مرور، نیروی تاثیرگذارش را از کف داد. آن چه که در میان دانشجویان حضوری غالب دارد روحیه یاس و سرخوردگی از فعالیت‌های چند ساله است. با این همه پرسش این است که: آیا حرکت‌های اعتراضی دانشجویان در آبان ماه، امسال و در اعتراض به حکم اعدام هاشم آغاجری مصداق احیای مجدد «جنبش دانشجویی» نبود؟ به نظر می‌رسد که پاسخ «نه» به این پرسش، بیان واقعیت «جنبش دانشجویی» است. برخلاف خبرنگار رویترکه حرکت شب شنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۱ را در ۳ سال اخیر در سطح «جنبش دانشجویی» بی‌سابقه دانسته، چه بسا که این روایت‌های طرح شده، بزرگ‌نمایی آرزوهای یک جناح می‌باشند و نه چیزی بیش‌تر...

جناح هوادار دولت به همراه شماره دانشجویی و انحصارات مطبوعاتی و خبری‌شان دست به کار تولید «روایتی از جنبش دانشجویی» می‌شوند تا از این روایت بر علیه جناح مقابل بهره گیرند. در این روایت دانشجویان به مثابه یک مقوله یک‌دستی ظاهر می‌شوند که یک صابر علیه استبداد (البته مواد استبداد جناح مقابل می‌باشد) شعار سر می‌دهند. این روایت می‌کوشد تا بر تضادهایی که در میان دانشجویان به شیوه‌ای واقعی وجود دارد، سرپوش بگذارد؛ می‌کوشد تا بی‌تفاوتی بخش اعظم دانشجویان و مخالفت دانشجویان با هر دو جناح را کتمان کند و... این روایت به این منظور آفریده می‌شود که مرگ «جنبش دانشجویی» و نیاز به احیای مجدد آن، در قالبی فراتر از منافع و مصالح جناح‌ها را کتمان کند. نفس‌های در گلوماند، این جنبش چندین سال است که به پایان رسیده، هم‌چنان که جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی ماهاست به بن‌بست تاریخی خود رسیده است. اگر جنبش‌های اجتماعی برای پاسخ‌دادن به نیازهای ساختاری جوامع پدید می‌آیند، این «جنبش دانشجویی» به ظاهر زنده، دیگر قادر به پاسخ‌دادن به نیازهای ساختار جامعه ایران نیست. نمی‌توان شعاری بر علیه تمامیت‌خواهی و انحصار سر داد اما در عمل دوشادوش عناصر آن به بازتولیدش پرداخت...

تغیرات اجتماعی و شکل‌گیری گروه‌های نوین دانشجویی

(مقطع ۷۶ - ۱۳۶۸)

سعید مرادی

جنبش دانشجویی ایران از بدو پیدایش خود فراز و فرودهای بسیاری را دیده است. به گونه‌ای که عده‌ای آن را دیگر یک امر پیوسته که در طول چند دهه تداوم داشته باشد ارزیابی نکرده بلکه بر ویژگی‌های گوناگون و متفاوت هر دوره پیدایش و رشد آن تاکید می‌ورزند. عده‌ای دیگر نیز جنبش دانشجویی را امری پیوسته می‌دانند که دارای «غایت» خاصی می‌باشد که همانا استبدادستیزی و مدرنیزه‌کردن جامعه است. جنبش دانشجویی پس از انقلاب مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشته است. مقطع ۱۳۵۷ تا بسته‌شدن دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹، مقطع بازگشایی دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸، مقطع پایان جنگ تا دوم خرداد ۱۳۷۶ و مقطع ۱۳۷۶ به این سو.

نوشته زیر فارغ از این که به این بحث بپردازد که آیا این مقاطع تشکیل یک کلیت واحد و یک پارچه‌ای را می‌دهند یا این که پدیده‌ها و رخدادهای گسسته و منطقی هستند که هیچ ارتباطی با یک دیگر ندارند، به بررسی مقطع ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ می‌پردازد. هدف این نوشته توصیف دگرگونی‌ها و شرایطی است که منجر به شکل‌گیری گروه‌های تازه دانشجویی در آن دوره شده بود.

سال‌های پایانی دهه ۶۰ مقطع تعیین‌کننده‌ای در تغییرات ساختاری می‌باشد. می‌توان در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به بررسی این تغییرات پرداخت.

در سطح بین‌المللی ما شاهد سقوط سوسیالیسم دولتی در شوروی هستیم. فروریزی دیوار برلین و رفتن به سوی اقتصاد بازار آزاد هر نوع مدل دولتی را در سطح را در سطح جهانی بی‌اعتبار ساخت. شوروی و کشورهای اروپای شرقی درگیر رقابتی شدید برای جذب در سرمایه‌داری خصوصی غربی شدند. آمریکا که پایان جنگ سرد را با پیروزی خود توام می‌دید منادی، «نظم نوین جهانی» گردید. از آن پس سازمان جهانی جایگزین گات شده و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به مثابه اندام‌های این سازمان فرآیند جهانی شدن را سازمان دادند.

جهانی شدن که هدفش یک‌سان‌سازی ساختارهای اقتصادی کشورهای مختلف بر اساس الگوی غربی به ویژه آمریکا می‌باشد، در تمامی کشورها مورد تشویق قرار گرفت و از رهبرانی که قصدشان پیش‌بردن سیاست‌های تعدیل و خصوصی‌سازی بود، حمایت‌های قاطع به عمل آمد. این سیاست با اعطای وام‌های کلان و فرستادن کارشناسان و مشاوران بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در ایران نیز اجرا شد.

در سطح منطقه‌ای دولت جمهوری اسلامی در تابستان ۱۳۶۷ قطع‌نامه ۵۹۸ را پذیرفت. صلح ایران و عراق مصادف شد با کنارگذاشتن صدور انقلاب به کشورهای دیگر و دولت هاشمی رفسنجانی کوشید تا رابطه ایران را با کشورهای همسایه به ویژه با دولت‌های عربی بهبود ببخشد.

در سطح داخلی نیز عزل آیت‌الله منتظری از قائم مقام رهبری در فروردین ۶۸ و درگذشت آیت‌الله خمینی در خرداد ۶۸ بساعث دگرگونی‌های اساسی در ساختار کلی حاکمیت شد. آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری حکومت منصوب گردید. قانون اساسی با دگرگونی‌هایی مواجه شد که اختیارات رهبری را افزایش می‌داد، هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید، پست نخست‌وزیری از ساختار سیاسی حذف گردید. اصول‌گرایان و تندروها که بعدها موسوم به جناح چپ معروف شدند قوه مجریه را از دست دادند. با انتخاب آیت‌الله یزدی به ریاست قوه قضاییه از قدرت اصول‌گرایان کاسته شد. انتخابات مجلس چهارم که قوه مقننه را نیز از دست اصول‌گرایان گرفته و به دست جناح مقابل سپرد اعلام پایان پروژه سرمایه‌داری دولتی در ایران بود.

خطوط اصلی برنامه اقتصادی هاشمی رفسنجانی که در برنامه ۵ ساله توسعه نیز متبلور شده بود، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی ناکارآمد، حذف یا کاهش کنترل قیمت‌ها و یارانه‌ها، تجارت آزاد، پایان‌دادن به سیستم چند نرخی ارز و حمایت از سرمایه‌گذاری خصوصی و خارجی بود. این برنامه‌ها همان توصیه‌هایی بودند که در برنامه‌های اصلاحی پیشنهاد شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آمده بود.

دوران هشت‌ساله هاشمی رفسنجانی به دوران «سازندگی» تعبیر شد. بعدها حتی این دوره را از دوران مادها تاکنون بی‌نظیر اعلام نمودند. دوران فوق تغیراتی را در زیرساخت‌های جامعه به وجود آورد. در سال ۱۳۵۷ جمعیت کشور به ۶۰ میلیون نفر رسیدکه از این میان ۵۱/۳ درصد آن‌ها کمتر از ۱۹ سال سن داشتند (سرشماری سال ۱۳۵۷) جمعیت شهرنشین از ۵۴/۲ درصد در سال ۶۵ به ۶۱/۳ درصد در سال ۷۵ افزایش یافت میزان تقدینگی کشور افزایش چشم‌گیری یافت.

بسیاری از روستاها کشور از برق و راه روستایی برخوردار شدند. نرخ باسوادی از ۶۱/۷ در سال ۶۵ به ۷۹/۵ درصد در سال ۷۵ افزایش یافت. (سرشماری سال ۶۵ و ۷۵)

سیاست تعدیل اقتصادی موجب شد تا نابرابری در ابعاد هر چه گسترده‌تری رشد یابند کاهش ۲هزار درصدی ارزش ریال در برابر دلار در سال ۷۲ باعث گردیدکه توده‌هایی که حقوق‌بگیر بودند و دست‌مزدهای ثابت داشتند، فقیرتر شده و صاحبان مشاغل آزاد به ویژه بخش‌های تجاری ثروت‌مندتر گردند. از منظر اقتصاد سیاسی دوران پس از ۶۸ دوره بازسازی اقتصادی و تجربه حاکمیت بورژوازی تجاری است. گرایشی در درون حاکمیت به وجود می‌آید که منافع خود را سرمایه‌گذاری کردن در صنعت و تولید می‌بینند. این گرایش در دوران اجرای سیاست تعدیل اقتصادی شکل‌گرفته و به مرور سیاست خارجی و داخلی متقضی خود را به وجود می‌آورد. مسلما این گرایش با مقاومت بخش‌هایی از سرمایه تجاری که امکان همراهی با روند تحول در حال شکل‌گیری را ندارد، روبرو می‌شود. شکل‌گیری جناح‌های سیاسی درون حاکمیت، ناشی از همین تضادها می‌باشد. به اشاره می‌توان گفت که رشد این اختلاف جناح‌ها، در کنار رشد اعتراضات عمومی مردم حادثه دوم خرداد را پدید آورد – در این جا به تحولاتی که مرتبط با حوزه آموزش عالی و جنبش دانشجویی است می‌پردازیم.

اصول‌گرائی هاشمی رفسنجانی برای پیش‌بردن سیاست‌های خود ناچار بود با مقاومت جناح اصول‌گرای حکومتی که تا سال ۷۱ هنوز مجلس را در اختیار داشت برخورد لازم را داشته باشد. در عرصه دانشگاه‌ها او می‌بایست مخالفت‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان را خنثی می‌ساخت. از این رو از طرفی به صورت سرپوشیده از مدیریت علمی در دانشگاه‌ها دفاع کرد در پرتو این رویکرد، اساتید مجرب و دارای اعتبار علمی، پست‌های ریاست و معاونت دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها را به عهده گرفتند و اغلب دانشجویانی که از افت علمی حیرت‌آور دانشگاه‌ها در دوران پس از انقلاب به ستوه آمده بودند از این تحول استقبال کردند از طرف دیگر با امکانات قراردادن دست تشکل‌های نظیر «انجمن اسلامی دانشجویان» و «جامعه اسلامی دانشجویان» با یکه‌تازی «دفتر تحکیم» برخورد می‌نمود.

در مقطع فوق تعداد دانشجویان از ۲۵۰۷۰۹ نفر در سال ۶۸ - ۶۷ به ۱۱۹۲۵۳۸ نفر (۵۱۹۰۷۰ نفر در دانشگاه‌های دولتی و ۶۱۳۴۶۸ نفر در دانشگاه‌های آزاد) بالغ شد. یعنی بیش از ۴ برابر گردید (آمار آموزش عالی ۱۳۷۸) با توسعه آموزش عالی و ورود گسترده جوانان به دانشگاه‌ها به تدریج به حجم نیروهایی که می‌توانستند کارگزاران تحولات باشند، افزوده می‌شد. در ابتدای این دوره که هاشمی رفسنجانی کوشیده بود تا با ادغام کمیته‌ها در نیروهای انتظامی جلوی تندروی‌های گذشته را بگیرد و بهاءدادن به مدیریت علمی و نیز فضای تا حدودی مناسب‌تر که باعث گردید نشریاتی نظیر آدینه، گفتگو، کلک، ایران فردا و کیان منتشر شوند. فضایی برای حرکت سبه وجود آمد. از طرف دیگر، تشویق دولت به‌کار اقتصادی و برخورداری از رفاه موجب افزایش توقعات و مطالبات عمومی گردید. اگر بخواهیم با توجه به تئوری محرومیت نسبی سخن بگوییم در این دوران سطح انتظارات مردم افزایش یافت اما حکومت نتوانست به این مطالبات پاسخ مناسب دهد. نتیجه آن حرکت اعتراضی مردم در اسلام‌شهر، مشهد شیراز و به ویژه دوم خرداد ۷۶ گردید.

اصلاحات رفسنجانی پس از سال ۷۱ ناکام ماند چرا که پس از تصرف مجلس از ناحیه محافظه‌کاران جناح راست (بخش انحصاری بورژوازی تجاری) در سال ۷۱ شکاف میان

ادامه در صفحه ۸

شئی‌انگاری پدیده‌ها

(مروری بر یک توهم)

احمد بهنام

وقتی در خرداد سال ۷۶، همای «قدرت» بر دوش خردادی‌ها فرود آمد و به گمانی انجام یک رسالت تاریخی معطل مانده! برعهده آنان نهاده شد، بسیاری را تصور بر آن بود که ملت ایران به کشف خارق‌العاده‌ای دست یازیده است؛ این که پس از دهه‌ها و سال‌ها مبارزه نافرجام قهرآمیز به ایس تعقل و خردمندی هوشمندانه رسیده است که تضادهای اجتماعی را باید از راه مسالمت‌آمیز و تسامح و تساهل حل‌کند. تابخردی است که در جامعه‌ای دارای ساخت متصلب قدرت و اقتدار، معترضان نیز به همان شیوه‌هایی متوسل شوند که سعی در نفی و طرد آن دارند و به تبع این کشف و شهود، واژگان پیش‌ساخته جدیدی، پا به عرصه ادبیات سیاسی ایران نهاد؛ «جامعه مدنی»، تسامل و تساهل»، «انسداد» «شفافیت سیاسی»، «مردم‌سالاری» و... و همراه با این استراتژی‌های رنگ و وارنگی طراحی و عرضه شد: «فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا»، «نافرمانی مدنی»، «آرامش فعال»، «بازدارندگی فعال» و... شاید استراتژی‌های دگری چون، «تحریک ساکن!» «سکون تحرکی» و «پویایی راکد!» در راه باشد! در همه این استراتژی‌ها، مردم «خاکریز» بودند که تا ابد دربست در اختیار استراتژیست‌ها می‌ماندند و آنان «عقلای کار کشته میدان‌دیده»، هر آن‌گاه که مصلحت می‌دیدند، به نحو «مقتضی» از آنان استفاده می‌کردند. اپیزود «کمیک» یا «تراژیک» این استراتژی «شمشیر در غلاف» وقتی به روی پرده آمد که هم غلاف پوسید و شمشیر پای مبارک مبارز مدنی را مجروح کرد و هم خود شمشیر زنگ زد و کند شد.

به هر حال خردادی‌ها جز در یک دوره کوتاه یکی – دو ساله که نیروهای مقابل هنوز در گیجی مطلق ناشی از جسارت بزرگ ملت بودند، همواره «گارد دفاعی» گرفته‌اند و به رغم این که خاکریزشان یکی پس از دیگری به تصرف حریف درآمد، هنوز به این ضرورت یا مصلحت نرسیده‌اند که از «پشتوانه مردمی» ادعایی خود بهره بگیرند و به گمانم هرگز نیز به آن‌جا نخواهند رسید. شاهد مدعا همین لایحه جنجالی اختیارات ریاست جمهوری است. اینک روزانه چنین وانمود می‌شود که عدم موفقیت «برنامه اصلاحات» نه ناشی از ضعف ذاتی – اندیشه‌ای مجریان و یا تناقض بنیادین و درون ساختاری آن بلکه، واسطه زورمندی و قدرت بازوی حریف است و اگر این لوایح تصویب شود، تامسکن‌ها ممکن می‌شوند. کاش جناح مقابل به این ریسک تاکتیکی هم تن دردهند تاسره از «ناسره» شناسانده شود.

مبارزات دانشجویی با به تعبیری «جنبش دانشجویی» ظاهرا می‌بایست یکی از عرصه‌های مورد علاقه و انگای جریانی باشد که به جنبش‌های مدنی چشم‌دوخته است. اما رفتار خردادی‌ها با حرکت دانشجویی از چنین خصلتی برخوردار نبوده است. بر اساس استراتژی‌های برشمرده‌شده متفکران خردادی، پدیده‌های اجتماعی – هم‌چون جنبش دانشجویی – از اصالت ذاتی برخوردار نیستند، بلکه تا آن جا لازم و مفید هستند که در کنش نهایی‌شان در چارچوب استراتژی آنان عمل کند، از این روست که دیدیم، تعامل جریانات خردادی با حرکت‌های دانشجویی به گونه‌ای بوده است که آنان را ستون و ابتر ساخته است. آنان ابتدا با ادعای رهبری این حرکت‌ها وارد گود می‌شوند و بنا به ماهیت مصلحت‌محور و ناپیگیریشان یک‌باره درجا می‌زنند و بعد هرار می‌کشند که خلایق! «نقش داریـد. اغوا نشوید، کسانی در پی تشنج آفرینی‌اند». این نقش تکراری و رقت‌انگیز، چنان طشت رسوایی‌اش از بام فرود افتاد که در حرکت‌های چند هفته اخیر دانشجویان حسنای بسیاری از فعالان دیروزی رنگی نداشت.

به نظر می‌رسد که متفکران خردادی در این زمینه نیز به یک «پارادوکس» تاریخی گرفتار آمده‌اند. از یک سو نمی‌خواهند رهبری جنبش دانشجوی را از دست بدهند. چیزی که ممکن است به ـ ر ادیکالیزه‌شدن آن منتهی شود و حریف‌شان را به یک پایکوبی زود هنگام وادارد.

از سوی دیگر، وقتی با جنبش دانشجویی همراه می‌شوند. و یا در ابتدای راه، کار سازمان‌دهی‌اش را بر عهده می‌گیرند. خیلی زود درمی‌یابند که خواسته‌ها و مطالبات دانشجویی بس فراتر از ظرفیت‌های قراردادی و میلیمتری‌شان بروز می‌کند. به ناچار پایس می‌کشند و از خطر «سرکوب»، «وضعیت فوق‌العاده» و «افراطی‌گری» سخن می‌گویند. در این باره به دو نقل قول اکتفا می‌کنیم. سعید حجاریان در گرماگرم اعتراضات اخیر دانشجوی می‌گوید: «دانشجویان کاری نکنند که وضعیت فوق‌العاده اعلام شود، چراکه در این صورت بیش‌ترین ضربه را خود آنان خواهند خورد! اما در حال حاضر طرف مقابل آمادگی اعلام وضعیت فوق‌العاده را دارد» (روزنامه ایران – ۴ آذر ۸۱).

در همان حال، ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت مستحل اعلام‌شده آزادی، که چندی است، پروژه‌ای با نام اتلاف برای مقابله با خطر خارجی را تبلیغ می‌کند، در واکنش به حرکت‌های دانشجویی – که لابد آن‌ها را در راستای خطر خارجی ارزیابی کرد – این گونه به تخطئه حرکت‌های دانشجویی پرداخت:

برخی سعی دارند، از ادیکالیزه‌شدن، تشجیع و عمل غیرقانونی را به دانشجویان تحمیل کنند. اما عقلانیت می‌گوید نباید به آن‌ها این فرصت را بدهید که با بهره‌گیری از برخی حرکت‌ها هدف خود را به اجرا بگذارند. (ابراهیم یزدی در کنار محسن آرمین در دانشگاه شهید بهشتی).

معلوم نیست لحن تهدیدی که در گفتار رهبران جناح معروف به محافظه‌کار وجود داشته از فحوای کلام این دو رهبر – حکومتی و اپوزیسیون (؟!) – چدی‌تر بوده باشد. در آستانه ۱۶ آذر، این نصیحت‌ها و موعظه‌های پدرانه هر روز بیش‌تر شد.

با توجه به ویژگی‌های حرکت‌های دانشجویی اخیر، به طور خاص حرکت گسترده دانشجویان در ۱۶ آذر، و مواضعی که رهبران و استراتژیست‌های خردادی در مقابل آن اتخاذ کرده‌اند، چند نکته جای تعمق است:

۱ – هر جنبش اجتماعی، دارای «تشکل» و «محتوای» خاص خود است که «وجه ممیزه» آن با دیگر پدیده‌های مشابه است. محتوای هر جنبش و به تبع آن شکل آن زاییده «گمان» «تصور» یا «توهم» نیروهای خارج از آن نیست. بلکه باورها، خواسته‌ها و مطالبات نیروهای محیط در آن است که حرف نهایی را می‌زند.

۲ – خردادی‌ها دیرهنگام متوجه شدند که جنبش دانشجویی از بدء اختیار و کنترل‌شان خارج شده است. آنان تا امروز از ترس فراتر رفتن مطالبات از سطرح خط‌کشی شده، از گسترش این نوع حرکت‌ها اجتناب می‌کردند، و فردا از ترس نفی خویش، از شکل‌گیری حرکت مستقل و صادقه‌ای دانشجویی ممانعت می‌کنند.

۳ – چند حرکت اخیر دانشجویی برخلاف سال‌های پیش تا حدودی تعرضی‌تر، پرخاشجوتر و رادیکال‌تر نشان داد. اگر چه بسیاری از رهبران تحکیم سعی می‌کردند، این وجه قضیه یکاهند. اما حنای آنان نیز انگار در حال رنگ‌دادن است.

۴ – همین وجه جنبش دانشجویی، بسیاری از مدعیان تساحدی حمایت‌کننده‌اش را دل سرد کرد. آنان هنوز در پستوی یاقته‌های ذهنی‌شان، بر آن بودند تا «برگ»های برنده‌شان را رو کنند و بر سر آن چانه بزنند. کاری که با بسیاری از پدیده‌های دیگر کردند. از قتل‌های موسوم به زنجیره‌ای تا تعطیلی کیلویی مطبوعات، تا دستگیرشدن‌ها و آزادی‌های فاقد قاعده و قانون و تا...

۵ – فاصله‌گرفتن جنش دانشجویی از قبای رسمی و دولتی، بیش از پیش به استقلال و هویت مستقل جنبش کمک می‌کند. اینک مولود مبارک چشم به جهان گشوده است که خود به واسطه آگاهی درونی و هشیاری ذاتی‌اش، از مشابه‌سازی‌ها یا به دام این و آن غلتیدن‌ها جلوگیری می‌کند.

۶ – به نظر می‌رسد، حرکت‌های اخیر دانشجویی و اوج آن در ۱۶ آذر امسال، که حتی بسیاری از رهبران خردادی را به واکنش برانگیخته است. شرایط نوینی را در جامعه مشوش و سردرگم ایران رقم خواهد زد. گمان می‌رود تداوم این گونه حرکت‌های مستقل بسیاری را سر «جای» خود خواهد نشاند. آنان که رندانه و به ظاهر، در کنار مردم بوده‌اند، عریان‌تر خود را خواهند نمایاند که اهل کجا هستن و این یعنی صف‌بندی جدیدی از نیروها.

برگرفته از نشریه اندیشه جامعه